

درس چهارصد و بیست و ششم

ادله حکماء مشاء بر امتناع اعاده معدوم (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الثانی لو جازَ إعادةُ المعدومِ بعينهِ أى بِجميعِ لوازمِ شخصيتهِ و توابعِ هويتهِ العينيةِ لَجازَ إعادةُ الوقتِ الأولِ لأنه من جملتها^۱.

طریقه دومی که شیخ رئیس و دیگر بزرگان و امثال ذلک در کتاب های خودشان آوردند این است که اگر اعاده معدوم جایز باشد، این اعاده معدوم جدای از شرایط و مقارنات و لوازم و عوارضی که بر او عارض می شوند نیست. گرچه عوارض بر موضوع عارض می شوند و قائم به موضوع هستند ولی علی کل حال جدای از موضوع نیستند و ما نمی توانیم یک امر را که متحیز و متعین - از این به معنای مکان - و مظروف برای زمان است را از زمان و مقارنات خودش جدا کنیم. وقتی قرار بر این است این وجود که در این مجلس تحقق پیدا کرده است دوباره وجود یک شخص بعد از انعدام این جلسه و تفرقه ای که بر افراد این جلسه حاکم می شود اعاده پیدا بکند طبعاً باید کلیه افرادی که در این جلسه هستند هم همراه با آن شخص اعاده پیدا کنند زیرا وجودی که در این ساعت تحقق پیدا کرده است مخصوص به این ساعت است و مقارناتی که با او بوده این مقارنات هم همراه با او جزء عوارض بر وجود و بر موضوع او می بایست معاد بشود.

بناءً علی هذا وقتی که این شیء قبلاً در آن وقت وجود داشت خود آن وقت دوباره باید اعاده پیدا بکند و این جمع متقابلین است؛ فرض کنید وجودی که در ساعت نه عینیت یافت و بعد انعدام پیدا کرده است دوباره همان ساعت نه ساعت یازده بشود و این محال است.

و دلیل دیگر بر این مسئله اینکه خود زمان هم یک امر وجودی است و خود زمان هم معدوم است حالا ما کاری اصلاً به مقارنات و عوارض بر این موضوع نداریم. بالأخره خود زمان یک امری هست یا نیست؟! ساعت نه برای خودش یک امر وجودی است و با ساعت یازده تفاوت می کند. ساعت نه که از بین رفته است ساعت یازده بشود در اینجا محالیت لازم می آید و در این مسئله همان طوری که مرحوم آخوند می فرمایند: سه محذور هست؛ محذور اول جمع بین متقابلین است که ساعت نه با ساعت ده تفاوت دارد و نمی شود ساعت نه و ساعت ده هر دو امر واحد باشند و این واضح البطلان است.

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۵۷.

محذور دوم اینکه این در این صورت دیگر معاد نیست. وقتی که ساعت نه در همان ساعت بشود ساعت یازده در اینجا آیا ساعت یازده تحقق پیدا کرده است یا ساعت نه؟ اگر بگویید: ساعت یازده در اینجا تحقق پیدا کرده است، نه ساعت نه بنابراین چیزی اعاده پیدا نکرده است و اگر بگویید که در اینجا هم ساعت نه و هم ساعت یازده هر دو باهم تحقق پیدا کرده اند، این ایراد بالا که جمع متقابلین بود انجام می شود.

محذور سوم اینکه تفرقه و امتیاز بین ابتداء و بین معاد از بین می رود. چون اگر این ساعت نه مبتدا و ابتدا باشد بنابراین نمی تواند معاد باشد. بین مبتدا و بین معاد فرق هست. معاد یعنی ابتدائیتی که از بین رفته است و بعد امر جدید استیناف یافته است. اگر آن مبتدائیت بخواهد عین معاد بشود دیگر تفرقه ای در اینجا معنا ندارد که این هم ایراد سوم بر این مسئله است.

مشخصه یک شیء عبارت از هویت خارجی او

در اینجا ممکن است ایرادی بشود و آن این است که شما زمان را در اینجا از مشخصات گرفته اید در حالی که زمان جزء مشخصات نیست و مشخصه یک شیء عبارت از هویت خارجی او است. بنابراین چطور شما می گوید: وقتی که یک امری بخواهد اعاده پیدا کند باید زمان هم در کنار او اعاده پیدا کند در حالی که زمان جزء مشخصه شیء نیست. مشخصه یک شیء عبارت از همین هویت و وجود و شیئیت خارجی او است، دیگر در کجای این، زمان خوابیده است؟! چطور زمان می تواند در این هویت اثرگذار باشد؟! این برای خودش است. بنابراین زمان در مسئله اعاده نمی تواند بگنجد و قرار بگیرد. اگر قرار باشد که بحثی راجع به اعاده باشد این بحث به خود آن موضوع و آن جوهری برمی گردد که این جوهر در زمانی بوده و الآن زمان خودش را می خواهد دوباره تکرار بکند.

جوابی که ایشان می خواهند بدهند می فرمایند: ما نگفتیم که زمان جزء مشخصات شیء است و به شیء جزئیت و مصداقیت می بخشد بلکه زمان عبارت از امارات تشخص و لوازم و عوارض این هویت خارجی است. البته این مسئله مربوط به مادیات در عالم کون و فساد است، در عالم مجردات و عقول و ملائکه این حرف ها نیست در حالی که آن استدلال مرحوم آخوند که قبلاً بیان کردند مربوط به همه اشیاء و همه خصوصیات بود اعم از مجردات، مبدعات، مکونات و معروضات به کون و فساد!

ما نمی گوییم که زمان در اینجا مشخص است بلکه زمان اماره بر تشخص است. وقتی یک شیء در بستر زمان و ظرف زمان حضور پیدا می کند زمان دلالت می کند و قرینه می شود بر اینکه این امر حضور خارجی دارد و نمی شود او را از زمان جدا کرد، این فرق است به اینکه ما بگوییم: مشخص است.

ایرادی که بر این مطلب شد این است که به طور کلی زمان به هیچ نحوی جزء مشخصات نیست چه اینکه

شما زمان را اماره بگیرید و چه عارض مشخص بگیرد. هیچ کدام از اینها نیست. چرا؟ چون زمان برای خودش یک امر مستمری است و استمرار دارد. او برای خودش یک وجود و قوامی دارد. ارتباطی به زید و عمرو که در زمان واقع شده‌اند ندارد. زید و عمرو است که در زمان واقع شده‌اند، نه اینکه خود زمان قائم به زید و قائم به عمرو است که اگر زید بخواهد اعاده پیدا کند آن چیزی که قائم به اوست او هم باید اعاده پیدا کند، مطلب این طور نیست. شب چهارشنبه ارتباطی به وجود بنده در این شب ندارد، برای خودش شب چهارشنبه است، من برحسب اتفاق در این شب چهارشنبه قرار گرفته‌ام! شب پنجشنبه برای خودش یک وجود خاص و یک کیفیت خاص به خود را دارد کمیته است متصل و برای خودش هست. من باشم یا نباشم شب پنجشنبه وجود دارد، شب جمعه وجود دارد شب شنبه و یکشنبه وجود دارد، من در این ظرف قرار گرفته‌ام و یک ارتباطی با شب چهارشنبه دارم و این هم به خاطر همین لاعلاجی است یعنی چاره‌ای نیست، به واسطه اینکه ما اشیاء ماده و مشمول برای تدرج الحصول هستیم از این باب یک تعلقی به زمان داریم والا زمان ارتباطی به ما ندارد.

البته این آقایان این مطلب را می‌گویند. درست مثل این مطلبی که معروف است و می‌گویند که هزار عارض خارجی نمی‌تواند مشخص برای یک شیء باشد. فرض کنید که کم باشد، کم نمی‌تواند یک امری را مشخص کند. شما یک کم به مقدار چهل سانت در سی سانت در اینجا قرار بدهید آیا چهل سانت و سی سانت باعث شده این کتاب به وجود بیاید؟! آیا رنگ این کتاب باعث شده که این کتاب به وجود بیاید؟! آیا وضع این کتاب باعث شده این کتاب به وجود بیاید؟! خیر، این کتاب از پنبه است از چوب است از هر ماده‌ای که هست، آن باعث شده که این کتاب به وجود بیاید و علل و عوامل دیگر که مرکب و امثال ذلک باشد. اما عوارض خارجی، بودن این کتاب در این زمان، آن وقتی که این کتاب از صحافی بیرون می‌آید، چون در این زمان هست باعث شده است این کتاب، کتاب بشود؟! برحسب اتفاق این کتاب در این موقع در دستگاه رفته است. ممکن بود آن شخص همین ماده را در این وقت تبدیل به کاغذ بکند، در آن وقت دندان‌ش درد گرفت و گفت: حالا می‌گذارم دو ساعت دیگر خمیر این کتاب و قرطاس را وارد آن دستگاه می‌کنم. خب زمان هیچ گونه نقشی در مشخصیت یک امر ندارد. کم هیچ گونه نقشی در مشخصیت یک مسئله ندارد.

بله! وقتی یک شیئی در خارج وجود پیدا کرد آن موقع ما می‌گوییم که کمش این است یعنی این قدر کم دارد، این قدر طول دارد، این قدر عرض دارد. اما اینکه کم و طول و عرض موجب وجود خارجی این شده باشد، نه این طور نیست. لذا گفته‌اند: هزار عارض بر یک شیء موجب تحقق یک شیء یعنی تشخص آن شیء نخواهد شد. بنابراین وقتی که این طور است چطور شما در مسئله معاد آن مقارنات را هم داخل در همین معاد می‌کنید و می‌خواهید آن را اعاده بدهید و اشکال جمع بین متقابلین یا رفع تعددین پیش بیاید یا منع برای اینکه این معاد است پیش بیاید، در صورتی که عین آن نباشد و این آن ثانی در همان جای خودش مستقر باشد. نه، آن

زمان هیچ ارتباطی به این کتاب ندارد چطور اینکه لون و شکل ارتباط به آن کتاب ندارد. یک زید را شما تصور کنید، اگر شما هزار وصف برای این زید بیاورید مثلاً زید عالم است، زید پسر فلانی است، زید رنگش این طور است، زید در این لباس هست و یک متر و نیم دارد. یک متر و نیم بودن، پسر فلانی بودن، انتساب به فلانی، مستوی القامه بودن، علم داشتن و متحیز بودن، هیچ کدام از این اوصاف، زید را نمی سازد یعنی اگر شما هزارتا از این عوارض را باهم جمع کنید، فرض کنید که یک متر و نیم کم را اینجا بگذارید، زردی یا سفیدی لون را هم اینجا بگذارید، انتساب به زمان در شب چهارشنبه را هم بگذارید، خب این آیا زید شد؟! آیا زید درست شد؟! ما الآن یک متر و نیم متر آوردیم اینجا گذاشتیم، یک خمره رنگ سفید هم آوردیم و همه را باهم جمع کردیم اصلاً وجود خارجی دادیم، این زید نیست.

تلمیذ: الشیء ما لم یوجب لم یوجد.

وجود، موجب تشخیص یک شیء

استاد: عوارض به وجود برمی گردد، عرض کردم وقتی که یک شیء وجود پیدا کرد، آن وقت می توانیم به آن بگوییم که این کم آن است. اما قبل از اینکه وجود پیدا کند، شما اگر یک کم یا یک وضع را بیاورید، نسبت را بیاورید، کیف را بیاورید، این عوارض انتساب به مکان را بیاورید، آیا با آوردن اینها در ذهنتان زید درست می شود؟! نمی شود. اینجا است که می گویند: هزار مشخص خارجی موجب تشخیص نیست و آنچه که موجب تشخیص است عبارت از وجود است. بنابراین هیچ کدام از اینها نمی تواند به عنوان معاد مطرح باشد.

جوابی که مرحوم آخوند می دهند، خیلی جواب سنجیده ای است. ایشان می فرمایند که بله، هزار عارض از این عوارض خارجی موجب تشخیص زید خارجی نیست، ما هم این را می دانیم که اگر شما این عوارض را باهم ترکیب کردید از ترکیب این عوارض، زید خارجی به وجود نمی آید، اینها همه مسلم است ولی صحبت در این است که وقتی یک هویت خارجی وجود عینی پیدا می کند، آیا این هویت خارجی بدون این عوارض خارجی می تواند به وجود و بقاء خودش ادامه بدهد یا نه؟! شما یک کتاب را می خواهید به وجود بیاورید، این کتاب را که به وجود آوردید آیا می توانید بدون کم به بازار ارائه بدهید یا نه هر کتابی که می خواهید به بازار ارائه بدهید باید کم داشته باشد، کیف داشته باشد و یک نسبتی با زمان باید داشته باشد؟! بالأخره در یک زمانی باید از دستگاه بیرون آمده باشد حالا ساعت نه در نیامده باشد بالأخره ساعت نه و نیم درمی آید. یک کتابی را شما از دستگاه بیرون بیاورید بدون اینکه داخل در زمان شده باشد معنا ندارد!

پس عوارض خارجی و مقارنات با آن شیء گرچه مشخص او نیست ولی اینها بدون او عدم هست؛ وجودی در خارج باشد که این موضوع نه رنگش سفید باشد نه زرد باشد نه قرمز باشد نه هیچ چیز دیگر باشد، این وجود نیست! شما دیگر نمی توانید اسم وجود بر این بگذارید، وجودی در کار نیست! شما یک سلول را

هم در نظر بگیرید ابعاد دارد، حتی آن سلول را نصفش کنید ابعاد دارد. سلول بدون ابعاد نداریم!

تلمیذ: در حقیقت مشخص را مقوم می‌دانیم؟

استاد: تازه اینها مشخص نیستند بلکه آیات و قرائن و امارات بر تشخیص هستند. حتی این قدر مرحوم آخوند اینها را پایین آورده است. حالا این شیئی که در خارج تحقق پیدا کرده است مثل خود انسان که محکوم برای اعتدال مزاجی هست، کیف مزاجی ما اگر تغییر پیدا کند هالک هستیم. یک شیئی که از دو حد ابتدا و انتها خارج بشود - انتهای یک عرض - هالک است. ابتدای یک شیء و انتهای یک شیء و یک مقطع را شما در نظر بگیرید و بگویید که یک شیء از این ابتدا و انتها خارج می‌شود، این مساوی با عدم است. یک سیبی که به درخت هست این سیب در هر لحظه یک کیفی دارد، از سبزی حرکت می‌کند، رنگ آن به سفیدی و بعد به قرمزی می‌رود حالا اگر این سیب را بدون ابتدا و انتها، یک کیف در نظر بگیریم این سیب هالک است. این سیب از یک حجم کوچک حرکت می‌کند و به یک حجم بزرگ و به این مقدار می‌رسد. این سیب بدون توجه به مبدأ و انتها هالک است و معنا ندارد. این نیست که او موجب قوام اوست بلکه آنچه که موجب قوام اوست عبارت از صورت نوعیه اوست ولی صحبت در این است که این صورت نوعیه در عالم خارج هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه یک سری عوارض را به سمت خود جلب کند که بدون این عوارض، این امر خارجی تحقق پیدا نمی‌کند.

فرق است بین اینکه ما بگوییم که این مشخص اوست یا اینکه بگوییم که هویت خارجی که به واسطه افاضه اشراقیه در خارج تعین پیدا کرده است، این تعین بدون لون نمی‌شود! این از قبیل شیر بی یال و دم اشکم می‌شود. اگر بخواهد شیری در خارج تحقق پیدا کند این شیر باید وزن داشته باشد باید حجم داشته باشد. گرچه وزن و حجم و اینها جزء مقومات اسد نیستند بلکه آنچه جزء مقومات اسد است لحم، عظم، شعر، شحم و امثال ذلک است. اینها مقومات مادی یک اسد هستند ولی بالآخره این لحم، شحم، عظم و امثال ذلک آیا حجم دارد یا ندارد؟ آیا جسم تعلیمی دارد یا ندارد؟ آیا کم دارد یا ندارد؟ کفی به فرقا.

الثانی لو جاز إعادة المعدوم بعینه اى بجمیع لوازم شخصیته و تابع هویتیه العینیه لجاز إعادة الوقت الاول.

اگر اعاده معدوم جایز باشد به همه لوازم شخصیت خودش و آنچه را که تابع و جزء مقارنات و شرایط هویت عینیه خارجی او هستند یعنی وجود خارجی هستند اعاده وقت اول باید جایز باشد چون وقت هم جزء لوازم و مقارنات با وجود خارجی عینی است.

لأنه من جملتها و لأن الوقت أيضاً معدوم يجوز إعادته لعدم التفرقة بين الزمان وغيره في تجویر الإعادة أو يطریق الإلزام على من يعتقد هذا الرأي لكن الإلزام باطل لإفضائه إلى كون الشيء مُبتدأ من حيث إنه مُعاد.

چون از جمله لوازم وقت است. این دلیل اول می‌باشد. دلیل دوم اینکه خود وقت برای خودش یک حساب و کتابی دارد، خود وقت هم عدم پیدا می‌کند. ساعت نه از بین می‌رود و به جای او ساعت نه و یک دقیقه

می‌آید، نه و یک دقیقه از بین می‌رود و نه و دو دقیقه می‌آید. کم متصل متدرج الحصول کم یکی یکی یک وجودی را از دست می‌دهد و وجود ثانی تحقق پیدا می‌کند.
تلمیذ: در واقع زمان از حرکت است، از حرکت به وجود می‌آید.

معنای زمان

استاد: بله، خود حرکت شیء است، خود آن حرکت هم متدرج الحصول است البته از حرکت به وجود نمی‌آید از خود استمرار بقاء به وجود می‌آید. شما وقتی در اینجا می‌نشینید حرکت که نمی‌کنید ولی زمان را احساس می‌کنید. نفس استمرار بقاء که انسان در وجود خودش تغییری بین مبدأ و منتها می‌بیند آن را زمان می‌گویند. البته اینها این را قبول ندارند اگر بر همان اساس باشد دیگر به طور کلی بحث اعتباری می‌شود که نه ابتدا آن تحقق خارجی دارد، نه انتهای آن، صرف اعتبار است.

لعدم التفرقة بین... البته بحث زمان و مکان می‌آید. چون تفرقه‌ای بین زمان و غیر زمان در این تجویز اعاده نیست. اگر اعاده جایز باشد هم زمانیات و هم نفس زمان اعاده پیدا می‌کند چون معاد در هر دو جایز است یا اینکه اگر هم قبول نداشته باشیم راجع به زمان که قابل اعاده است، بر کسی که این رأی را معتقد است اینها را الزام می‌کنیم. بر آن اساس می‌گوییم. کسی که اعتقاد به این رأی دارد و می‌گوید: زمان وجود دارد، شما راجع به او چه می‌گویید؟! شما که قبول دارید در موضوعات اعاده هست باید بر اعتقاد او هم معتقد باشید که بر اعتقاد او زمان هم قابل اعاده است و لازم که اعاده زمان باشد باطل است چون این مسئله منجر به این می‌شود که شیء از حیث اینکه معاد است ابتدا باشد؛ یعنی از همان حیثیتی که معاد است مبتدا باشد چون نفس آن مبتدا اعاده پیدا کرده است. پس در اینجا جمع بین حیثیتین شده است.

إذ لا معنى للمبتدأ إلا الوجود في وقته وفيه مفسد ثلاثة جمع بين المتقابلين و منع لكونه معاداً لأنه الموجود في الوقت الثاني لا الموجود في الوقت الأول و رفع للتفرقة و الامتياز بين المبتدأ و المعاد حيث لم يكن معاداً إلا من حيث كونه مبتدأ و الامتياز بينهما ضروري.

معنایی برای مبتدا نیست مگر اینکه در وقت خودش وجود پیدا کند. اگر ساعت نه، ساعت یازده وجود پیدا کند، آن وقت در وقت خودش نیست! وقت ساعت یازده را نشان می‌دهد حالا شما کنار یازده یک نه هم بنویسد، خب بنویسید، وقت الآن ساعت یازده است و معاد این است که خودش در وقت خودش باشد یعنی با فرض اینکه ساعت یازده است با آن فرض باز ساعت نه باشد! خیلی چیز عجیبی است! زیرا معنایی برای مبتدا نیست مگر وجود در وقت ابتداء، نه وجود در ساعت یازده! حالا اگر همین ساعت نه، ساعت یازده بشود جمع بین متقابلین است. یک جمع بین متقابلین و دوم منع می‌شود که این معاد باشد چون این ساعت نه در ساعت یازده وجود پیدا کرده است. خب وقتی که ساعت نه در ساعت یازده وجود پیدا کرده است نه اینکه در خود ساعت نه وجود پیدا کند! وقت ساعت نه از بین رفت حالا ساعت نه ساعت یازده شده است، این که دیگر

وَرَفَعَ لِلتَّفَرُّقَةِ وَ الْاِمْتِيازِ ... و از طرف دیگر تفرقه و امتیاز بین مبتدا و معاد هم از بین می‌رود. ساعت نه ساعت یازده می‌شود: یک و شنبه با یکشنبه جایشان عوض می‌شود. چون این معاد نیست مگر از همان حیثیتی که مبتدا است یعنی به همان نحوه‌ای که مبتدا است، به همان نحوه هم معاد است. پس فرقی بین ساعت نه و ساعت یازده نشد! ساعت یازده یعنی ساعتی که بعد از ساعت نه آمده است و ساعت نه گذشته است و بعد ساعت ده شده است و بعد ساعت یازده شده است. اگر همان ساعت نه، ساعت یازده بشود بنابراین ساعت یازده بعد از چه چیز آمد؟! بعد از چیزی نیامده است. امتیازش هم ضروری است.

وَهَذَا الْوَجْهُ لَا يَبْتَنِي عَلَى كَوْنِ الزَّمَانِ مِنَ الْمُشَخَّصَاتِ فَإِنَّهُ غَيْرُ صَحِيحٍ بَلْ يَكْفَى كَوْنُهُ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي هِيَ أَمَارَاتُ التَّشْخِصِ وَ لَوَازِمُ الْهَوِيَّةِ الْعَيْنِيَّةِ الَّتِي لَهَا أَمْثَالٌ مِنْ تَوَعُّهَا وَاقِعَةً فِي الْأَحْيَازِ وَ الْأَوْضَاعِ وَ الْأَزْمَنَةِ.

این وجه دوم که گفتیم مبنی بر این نیست که زمان از مشخصات باشد تا ایراد به او وارد شود و صحیح نیست، زمان از مشخصات نیست. همین قدر کفایت می‌کند که زمان را از اموری قرار بدهیم که آن امور امارات تشخیص هستند. این استدلال وجه دوم باز هم می‌آید و بالأخره اماره هم برای خودش وجودی دارد و لوازم هویت عینیه هستند؛ یعنی هر هویت عینیه‌ای اینها را لازم دارد. شما نمی‌توانید اربعه را در نظر بگیرید و زوجیت را از آن جدا کنید! زوجیت با اربعه است. وقتی شما می‌گویید: اربعه، زوجیت است و بخواید و نخواهید می‌چسبانید، زوجیت را با آن آورده‌اید. وقتی یک هویت عینی خارجی را در نظر بگیرید، بخواید نخواهید زمان را به آن چسبانده‌اید و نمی‌شود از آن جدا کنید گرچه زمان مشخص نیست! خب نباشد بالأخره از لوازم که هست. لوازم این هویت که برای او امثالی از نوعش وجود دارد. این هویت امثالی دارد؛ زید و عمرو و بکر، همه اینها امثال برای نوع هستند و هر کدام برای خودشان یک زمان خاص به خودشان را دارند. تمام این امثال در حیزها، مکانها، وضعها، کیفیتهای متفاوت و زمانهای مختلف قرار گرفته‌اند.

تلمیذ: مبتدا یا زمانهای مختلف چه فرق می‌کنند؟ در اینجا صرف زمان هست منتها مطلق زمان را در نظر بگیریم یعنی در واقع از لوازم و مشخصات به حساب نیاوریم.

استاد: صحبت در این است که بالأخره برای این زمان ولو در عالم اعتبار حسابی قائل هستیم یا نیستیم؟! یعنی حالا می‌خواهید استمرار به حساب بگذارید و برای خود زمان یک وجود خارجی به حساب بگذارید، هر چه می‌خواهید بگذارید بالأخره این گذشت بدون انتساب به خود ذات، چیزی است که انسان ادراک می‌کند یا نه؟! همان را که در ذهن ادراک می‌کنید، آیا در اجزاء آن فرق هست یا فرق نیست؟! بین ساعت نه با ساعت نه و پنج دقیقه فرق هست یا نه؟!

تلمیذ: هست ولی بین مطلق زمان هیچ فرقی نیست این زمان است و آن هم زمان است.
استاد: وقتی شما اعتبار می‌کنید، چرا نه را به جای نه و پنج دقیقه نمی‌گذارید؟! چرا اول می‌گویید: نه و

بعد می گویند: نه و پنج دقیقه؟! از فردا بگوییم: نه و پنج دقیقه و بعد بگوییم: نه! حالا که اعتبار می کنیم، از فردا این طوری اعتبار می کنیم! چه کسی گفته است دودوتا چهارتا می شود؟! دودوتا هشت تا می شود!

تلمیذ: وقتی اعتبار بشود همین است و شما می فرمایید که ۲۴ ساعت را سی ساعت می کنیم! استاد: به ریش من و شما که می خندند! تابه حال کم نخندیدند! تلمیذ: وقتی که می گویند که ۲۴ ساعت اعتباری است و آن را ۴۸ ساعت یا سی ساعت می کنیم، این هم اعتباری است.

استاد: اگر هزار ساعت هم بکنیم بالأخره یکی را مترتب بر دیگری می کنیم یا نمی کنیم؟! اینکه یکی را بر دیگری مترتب می کنیم براساس یک اعتبار و تعقل است، پس خود تعقل این ترتب را به ما می دهد. آیا شما می توانید عدد چهار را با پنج عوض کنید؟! چرا نمی توانید؟! چون خود تعقل به ما می گوید که چهار قبل از پنج است و پنج اضافه بر چهار است در هر حالی که هر دوی آنها اعتباری است. والا کجای این یک دانه سیب یک است؟! این سیب رنگش زرد و سفید است، هرچه هست. مزه اش شیرین است و فلان است. شما وقتی یک سیب را می خورید همراه با پوستش که می خورید و خاصیت دارد ... می گویند: هروقت سیب می خورید با پوستش بخورید. با آن مزه شیرین و فلان، وحدتش را هم می خورید؟! سه گرم آن برای وحدتش بوده است! بالأخره سیب یکی است، سه گرم برای وحدتش خوردیم و ۹۷ گرم از آن را هم برای ماده و پوستش باشد! این طور که نیست. وحدت یک امر اعتباری است! انسان بر این سبب نگاه می کند و درقبال اینها حکم به عدد می کند. حالا همین سیب به اضافه سه سیب دیگر حکم به اربعه می کند. چرا به این چهارتا حکم واحد نمی کند؟! بالأخره عقل بر یک مبنایی این کار را انجام می دهد و نمی شود آن مبنا را عوض کند! از فردا بگویید: نه آقا، این چهارتا می شود دوتا، اصلاً به اینها می گوییم: دوتا! بیخود می گویند: دوتا! هر چیزی حساب دارد! مگر این طوری است؟! مگر حکومت عراق است که صدام هرچه بگوید بشود؟! این طور نیست. تلمیذ: ...

استاد: آن کثرت براساس تقید و سعه و ضعف وجودی آن است. وجود براساس اطلاقی که دارد، وقتی که بخواهد قید بخورد به واسطه قیودش هویت خارجی پیدا می کند و هر هویت خارجی ظرف خاص به خودش را دارد و کثرت از اینجا پیدا می شود.

فَإِنْ قِيلَ لَا تُسَلِّمُ كَوْنَ الْوَقْتِ مِنَ الْمُشَخَّصَاتِ بِأَيِّ مَعْنَى كَانَ فَإِنَّهُ قَدْ يَتَبَدَّلُ مَعَ بَقَاءِ الشَّخْصِ بَعِيْنِهِ فِي الْوَقْتَيْنِ حَتَّى إِنَّ مِنْ رَعَمٍ خِلَافَ ذَلِكَ نُسِبَ إِلَى السَّفْسَظَةِ.

آن زمان و وقت تبدل پیدا می کند درحالی که شخص باقی است و خود آن موضوع در دو وقت باقی

است. حتی کسی که خلاف این را فرض کند، به او می گویند: بله، این کمی هوایش گرم شده است!

فَلَمَّا مَعْنَى كَوْنَ الزَّمَانِ وَالْحَيَازِ وَالْوَضْعِ وَغَيْرَهَا مِنَ الْعَوَارِضِ الْمُشَخَّصَةِ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا مَعَ سَعَةٍ مَا وَ عَرَضٍ مَا مِنْ لَوَازِمِ الشَّخْصِ وَ عَلَامَاتٍ تَشْخِصُهُ.

می گوییم که معنای اینکه زمان، حیّز، وضع و غیر اینها از عوارض مشخصه است معنایش چیست؟

هرکدام از اینها با یک سعه وجودی خاص و عرض خاصی از لوازم شخص است. فرض کنید که خداوند شصت سال زمان برای این شخص در نظر گرفته است، این شصت سال سعه خاصی دارد. خدا برای آن در پرونده اش پنج سال در نظر گرفته است! برای شخص دیگر نود سال در نظر گرفته است! برای دیگری هیجده سال در نظر گرفته است! و همین طور یکی وزنش سی کیلو و یکی هم وزنش سیصد کیلو است، خب این عرض خاصی آمده است و از نقطه نظر الوان و وضع و خصوصیات دیگر، تمام اینها از لوازم شخص هستند و علامات تشخیص او هستند.

حَتَّىٰ لَوْ فُرِضَ خُرُوجُ الشَّخْصِ عَنْ حَدِّ امْتِدَادِ شَيْءٍ مِنْ تِلْكَ الْعَوَارِضِ لَكَانَ هَالِكًا كَمَا فِي الْعَرَضِ الشَّخْصِي الَّذِي يَكُونُ لِلْكَيفِيَّاتِ الْمَزَاجِيَّةِ.

حتی اگر فرض بشود شخص از دو حد امتداد، ابتدا و انتهای این عرض خارج بشود و بگوید: من در این دنیا می آیم ولی داخل در زمان نیستم که از امروز روز یکشنبه شروع بشود تا بیست سال دیگر! نه، وقتی که نیست، این نبود در زمان مساوی با عدم اوست حتی اینکه اگر یک شخص از دو حد امتداد شیء از این عوارض خارج بشود، از بین می رود؛ عرض شخصی که برای کیفیات مزاجیه است، اگر انسان از این عرض شخصی بیرون بیاید، به طور کلی عدم بر او حاکم می شود.

وَ هَذَا لَا يُنَافِي قَوْلَهُمْ إِنَّ اجْتِمَاعَ الْمَعْنَى الْغَيْرِ الْمُشَخَّصَةِ لَا يُفِيدُ النَّشْخَ لِأَنَّ ذَلِكَ فِي النَّشْخِ بِمَعْنَى امْتِنَاعِ الصِّدْقِ عَلَى كَثِيرِينَ بِحَسَبِ نَفْسِ التَّصَوُّرِ وَ هُوَ الَّذِي لَيْسَ مَنَاطُهُ إِلَّا نَحْوًا مِنْ أَنْحَاءِ الْوُجُودِ.

منافات ندارد که می گویند: اجتماع هزار معنای غیر مشخصه که مثل کم و فلان و اینها مشخص نیستند، تشخیص را فایده نمی دهند. چرا؟ بین این دو مطلب فرق است. چون اینکه می گویند: اجتماع هزار معنای غیر مشخصه تشخیص را فایده نمی دهند، چه تشخیصی است؟ تشخیصی است که امتناع صدق بر کثیرین را دارد! زید خارجی را دارد، به حسب نفس تصور. لَيْسَ مَنَاطُهُ إِلَّا نَحْوًا ... ملاک و مناط او، نحوی از انحاء وجود است. بله، آن وجود خارجی به واسطه این عوارض نمی آید و افاضه اشراقیه می خواهد که آن را وجود بدهد.

وَ كَلَامُنَا فِي النَّشْخِ بِمَعْنَى الْاِمْتِيَازِ عَنِ الْغَيْرِ الَّذِي يَجْعَلُ الْمَادَّةَ مُسْتَعِدَّةً لِفَيْضَانِ الْهُوِيَةِ الشَّخْصِيَّةِ ذَاتِ النَّشْخِ بِالْمَعْنَى الْأَوَّلِ وَ النَّشْخُ بِهَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ لَازِمًا لِإِيَّاهَا عَلَامَةً لَهَا وَ يَجُوزُ حُصُولُهُ عَنِ اجْتِمَاعِ أُمُورٍ عَرَضِيَّةٍ عُدَّ مِنْ جُمْلَتِهَا الْوَقْتُ.

کلام ما در تشخیص به معنای امتیاز از غیر است. تشخیصی است که این زید را از غیر امتیاز می دهد. حالا که این زید وجود خارجی پیدا کرده است یک خصوصیات و مشخصاتی دارد که به واسطه این مشخصات بین این و بقیه فرق می دهیم. نمی گوییم که این زید قائم به این مشخصات است بلکه مشخصات، قائم به زید است که اینها ماده را مستعد می کند تا اینکه هویت شخصیه را به آن معنای اول پیدا کند. یعنی این قیود و ثغور موجب می شود که این وجود به این حد تحقق خارجی پیدا کند. تشخیص به این معنا لازم این ذات هویت خارجی است و علامت برای اوست. می شود اینها از اجتماع امور عرضیه پیدا بشوند. مثلاً می گوییم: زید در این زمان

هست و در آن زمان نبوده است، زید این رنگ را دارد و آن رنگ را ندارد، زید این وزن را دارد و آن وزن را ندارد و زید این کم را دارد و آن کم را ندارد. وقتی که زید در خارج تشخیص پیدا می‌کند، این عوارض هم همراه با او هستند و این عوارض موجب می‌شود بین او و بقیه فرق بگذاریم.

حالا اگر این زید نه کم داشت و نه وضع داشت، آیا اصلاً این زید را می‌دیدید؟! اگر صورت آقای ... که کیف برای لون است بی لون بود و ماده او هم مجرد محض شده بود، وقتی این طور بشود دیگر از چشم ما غایب می‌شود و دیگر نمی‌توانیم ببینیم، حلال زاده می‌بیند!! یا اینکه فرض کنید کمیت از بین برود و این وجود شریف نازنین کمیت خود را از دست بدهد، دیگر کسی نمی‌تواند ایشان را ملاحظه کند حالا چه کمیت کلیه یا کمیت جزئی فرق نمی‌کند. **كُلُّ بِحَسَبِهِ وَ بِمَوْقِعِيَّتِهِ وَ بِوَقْتِهِ!** در کار مشکل پیدا می‌شود، خیلی اختلاف پیدا می‌شود و کار مشکل می‌شود و کار به جاهای باریک کشیده می‌شود! بنابراین نباید این عوارض را سرسری بگیریم، همین عوارض است که باعث می‌شود ادراک کنیم و بین یک شیء و یک شیء خارجی تفاوت قائل بشویم! دست کم هم نباید بگیریم!

تلمیذ: ضربان قبل نسبت به بدن ...

استاد: ما یک حرکات فیزیکی و یک سلسله علل و عوامل فیزیکی داریم، اینها تابع شرایط محیط است، این را قبول داریم. ما که الآن در یک هم‌چنین وضعیت مزاجی و فیزیکی قرار داریم، اعصابمان به این کیفیت است، جهاز هاضمه به این کیفیت کار می‌کند و مغز با این کیفیت کار انجام می‌دهد، تمام اینها معلول برای شرایط مناسبی است که خداوند این شرایط مناسب را در این محیط برای ما فراهم کرده است، اینها معلول برای این علت است. حالا اگر ما از تحت این شرایط بیرون بیاییم و یک مقداری بالا برویم، اول چیزی که می‌شود از تمام روزه‌های بدنمان خون بیرون می‌زند! همین که یک مقداری از جاذبه زمین خارج بشویم [این طور می‌شود]. اینکه الآن از بدنتان خون نمی‌آید به خاطر این است که جاذبه زمین خون را در بدن شما نگه داشته و باعث شده است سلول‌های بدن، آن جهت التصاقیه خودش را حفظ کند و نگذارد که آن خون و آن مواد [بیرون بریزد]. خون سلول‌ها را به هم نمی‌چسباند. ماده‌ای شبیه آب دریا است که بین سلول‌هاست و آن ماده واسطه بین جذب اکسیژن و مواد از خون و رساندن به سلول‌هاست. الآن آن ماده را چه چیز نگه داشته است؟! جاذبه. بسیاری از افراد وقتی به کوه دماوند می‌روند به آن بالا که می‌رسند شروع به خون دماغ کردن می‌کنند چون از جاذبه کمی بالا آمدند، هوا در آنجا لطیف است و آن ثقلاتی که باید داشته باشد ندارد. حالا شما کمی بالاتر بروید، از تمام وضعیت بدنتان خون بیرون می‌زند و نمی‌تواند تحمل کند. یک مقداری بالاتر بروید [وضعیت سخت‌تر می‌شود]. فرض کنید شما را در فضای بالای جوّرها کنند، اصلاً متلاشی می‌شوید! چرا؟ این اصلاً ارتباطی به زمان ندارد بلکه به شرایط محیط ارتباط دارد و محیط برای این وضع موجود، ناسازگار است.

لذا اینهایی را که بالای کره زمین و این حرف‌ها می‌برند، اول کاری که می‌کنند لباسی برای آنها تهیه

می کنند که این لباس مثل شرایط زمین را برای آنها نگه دارد. حالا فرض کنید اگر سریع حرکت کنید، سرعت دخالتی در مسئله ندارد؛ هیچ دخالتی ندارد! فرض کنید که صد کیلومتر بروید، در این حرکت صد کیلومتر چه احساسی برای شما پیدا شده است؟

آنهایی که این حرف را می زنند زمان را یک امر خارجی گرفته اند یعنی نه اینکه زمان را جزء مشخصات گرفته اند، خیلی عوضی رفته اند و جزء مقومات گرفته اند! فرض کنید خواب هستید و از یک نقطه به یک نقطه دیگر حرکت می کنید و یک دفعه بلند می شوید و ساعت را نگاه می کنید می بینید یک ساعت گذشته است. حالا شما خواب نیستید، بیدار هستید و شما را با سرعت صد کیلومتر از یک جا به جای دیگر حرکت می دهند چه احساسی می کنید؟ یک احساس می کنید و آن اینکه یک ساعت گذشت. حالا صد کیلومتر بشود دویست کیلومتر، چه احساسی دارید؟! احساس شما فرق کرد؟! نه، فقط می بینید تندتر می روید. حالا دویست کیلومتر، هزار کیلومتر بشود و با سرعت هواپیما بروید، شما یک ساعت از قم تا طهران می روید و یک ساعت هم از طهران تا مشهد می روید، برای شما بودن در هواپیما و آن زمانی را که احساس می کنید بیشتر از آن است که از قم به طهران بود؟ باینکه از اینجا تا طهران صد و چهل کیلومتر طی کردید و از طهران تا مشهد هزار کیلومتر طی کردید! یعنی هشت یا هفت برابر طی کردید ولی در عین حال هر دو احساس یکی است و هیچ تفاوتی نکرده اید. حالا هزار کیلومتر بشود، ده هزار کیلومتر باز احساس یکی است! صد هزار کیلومتر بشود هم احساس یکی است! هر چه جلو برود و سیصد هزار کیلومتر بشود که سرعت نور است، باز احساس یکی است!

اینکه در سرعت شرایطمان با شرایط قبلی تطبیق نمی کند، یک حرف دیگر است. ممکن است که اگر با یک هم چنین سرعتی حرکت کنیم متلاشی بشویم، خب بشویم. حالا فرض کنید ما را در یک جعبه قرار بدهند و متلاشی نشویم، چه احساسی می کنیم؟! همان احساس [قبلی] را داریم. ما سیصد هزار کیلومتر حرکت کردیم و یک ساعت هم راه رفتیم و در هر ثانیه ...

تلمیذ: اینها محال است.

استاد: چه اشکال دارد مگر زمان سابق محال بود که در یک ساعت هزار کیلومتر برود؟!

تلمیذ: ...

استاد: اشکال ندارد و آن یک مطلب دیگر است. اصلاً ما می گوییم: واقعیت دارد ولی صحبت در این است که این ماده با این شرایط به این وضعیت قوام خودش ادامه می دهد و شرایطش عوض بشود، خودش عوض می شود. اینکه شما الآن می گوئید: ایراد دارد، چرا ایراد دارد؟! سرعت هایی که سابق بود چه سرعت هایی بود؟! خیلی سرعت می رفتند با یک اسب می رفتند که با سرعت صد کیلومتر یا هشتاد کیلومتر می رفتند. الآن یک موشک درست کرده اند که ۳۶ برابر سرعت صوت حرکت می کند! فردا این ۳۶، ۳۶۰ می شود! آن موقع می گفتند که محال است. الآن شما می گوئید که محال است و وقتی درست شد می گویند که عجب درست شده

است؟! چه کسی گفته است؟! این حرف‌ها نیست و فقط استبعاد است! علم تا اینجا آمده است و فردا جلوتر می‌رود و پس فردا جلوتر می‌رود.

تلمیذ: در قضیه علمی ماده تبدیل به انرژی می‌شود ...

بی‌اساس بودن نظریه نسبیت انیشتین

استاد: بشود. چه کسی گفته؟ ممکن است یک وسیله‌ای درست بشود در آن وسیله همین ماده وجود داشته باشد و تبدیل هم نشود. کجای این قضیه محال است که اگر یک ماده بخواهد به این سرعت حرکت کند حتماً باید تبدیل به انرژی بشود؟! یک نسبییتی است که انیشتین آمده گفته است، بیخود گفته است، برای عمه‌اش گفته است!

تلمیذ: در این ساعت‌های الکترونیکی، اثر جاذبه در سطح زمین است که یک ساعتی را نشان می‌دهد و در هزار کیلومتر بالاتر از سطح زمین عوض می‌شود، بررسی کردند دیدند اثر جاذبه روی الکترون‌ها است.

استاد: بله، حتی نسبت به خود ساعت‌های عادی هم همین طور است؛ بعضی از ساعت‌ها هستند که اگر کنار قلب بگذارید کمتر کار می‌کند و اگر در این طرف بگذارید تندتر کار می‌کند. یعنی همین تأثیر ضربان قلب موجب می‌شود که آن ساعت کمتر کار کند ارتباطی به این مسئله ندارد. اینها همه‌اش تئوری است.

تلمیذ: در سرعت‌های بالا اثر سرعت ...

استاد: فقط یک تئوری است.

تلمیذ: ...

استاد: آن یک مطلب دیگر است. مسئله از بحث ماده خارج است و یک قضیه دیگر دارد. آنها اصلاً در این وادی نیستند. مثل اینکه شخصی طیّ الأرض کند، سرعت این شخص بیشتر است یا سرعت نور؟! دور کره زمین چند کیلومتر است؟ چهل هزار کیلومتر است، اگر شخصی طیّ الأرض کند، چهل هزار کیلومتر را شما ضربدر ده کنید می‌شود چهار صد هزار کیلومتر، اگر شخصی که طیّ الأرض می‌کند بتواند در یک ثانیه، ده مرتبه دور کره زمین بگردد یازده مرتبه بگردد آیا این باید پودر بشود؟! این قضیه اتفاق افتاده است و بنده اطلاع دارم و شخصش را هم می‌دانم.

تلمیذ: جسمش گشته است؟!!

استاد: جسمش گشته است! نه اینکه در خانه‌اش خوابیده باشد!

تلمیذ: موارد زیادی هست مثلاً الکترونی با سرعت سیصد هزار کیلومتر بر ثانیه از سمت راست به سمت چپ حرکت می‌کند و الکترون دیگری با سرعت سیصد هزار کیلومتر بر ثانیه از سمت چپ به سمت راست حرکت می‌کند سرعت نسبی اینها چقدر است؟ ششصد هزار کیلومتر؟!!

استاد: بله دیگر.

تلمیذ: ولی اینها می‌گویند که سیصد هزار کیلومتر بر ثانیه است و روی آن پافشاری می‌کنند و می‌گویند که بیشتر از سیصد هزار کیلومتر بر ثانیه باشد. یک الکترون یا هسته اتم با سرعت قابل با سرعت نور حرکت می‌کند یعنی جرمش باید خیلی زیاد باشد آن وقت ترکیب آن چه می‌شود؟

استاد: الان این عالم کهکشانشا همین عالم ماده، اینها چقدر با ما تفاوت دارند؟! اخیراً یک کشفی کردند یک رصدخانه فضایی ساخته‌اند؛ رصدخانه هابل آن [رصد] می‌کند، یک ستاره‌ای کشف کردند ۲۴ میلیارد سال نوری با ما فاصله دارد! حالا صحبتیم این است که شخصی مثل پیغمبر یا مثل امیرالمؤمنین آیا در یک ثانیه می‌تواند جسم خودش را از اینجا به آن ستاره ببرد یا نه؟!

تلمیذ: بله.

استاد: تمام شد. ماده را می‌برد! همین ماده را می‌تواند ببرد یا نه؟! در یک ثانیه به آنجا ببرد؛ یعنی هر ثانیه‌ای ۲۴ میلیارد سال نوری جلو برود، آیا می‌تواند یا نمی‌تواند؟

تلمیذ: آن ماده مسیر را طی می‌کند یا نمی‌کند؟

استاد: بله. طی می‌کند. آن کسی که می‌تواند ماده را در آنجا وجود بدهد خودش هم می‌تواند ماده را با خودش ببرد فرقی نمی‌کند؛ اینکه راحت تر است. اینها همه‌اش تخیل و اعتباریات و مطالب حدسی است و پایه و اساس علمی ندارد. البته علمی به عنوان علم روز دارد ولی علمی به عنوان فلسفی ندارد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد